

تاج و تخت خدا

¹ بعد از این دیدم که ناگاه دروازه‌ای در آسمان باز شده است و آن آواز اوّل را که شنیده بودم که چون کژنا با من سخن می‌گفت، دیگر باره می‌گوید: به اینجا صعود نما تا اموری را که بعد از این باید واقع شود به تو بنمایم.² فی‌الفور در روح شدم و دیدم که تختی در آسمان قائم است و بر آن تخت نشیننده‌ای.³ و آن نشیننده، در صورت، مانند سنگ یشم و عقیق است و قوسقزحی در گرد تخت که به منظر شباهت به زمرد دارد.⁴ و گرداگرد تخت، بیست و چهار تخت است، و بر آن تختها بیست و چهار پیر که جامهای سفید در بر دارند نشسته دیدم و بر سر ایشان تاجهای زرّین.⁵ و از تخت، برقها و صداها و رعداها برمی‌آید؛ و هفت چراغ آتشین پیش تخت افروخته که هفت روح خدا می‌باشند.⁶ و در پیش تخت، دریایی از شیشه مانند بلور

و در میان تخت و گرداگرد تخت چهار حیوان که از پیش و پس به چشمان پر هستند.⁷ و حیوان اوّل مانند شیر بود؛ و حیوان دوّم مانند گوساله؛ و حیوان سوّم صورتی مانند انسان داشت؛ و حیوان چهارم مانند عقاب پرنده.⁸ و آن چهار حیوان که هر یکی از آنها شش بال دارد، گرداگرد و درون به چشمان پر هستند و شبانه‌روز باز نمی‌ایستند از گفتن: قدّوس، قدّوس، قدّوس، خداوند خدای قادر مطلق، که بود و هست و می‌آید.⁹ و چون آن حیوانات جلال و تکریم و سپاس به آن تختنشینی که تا ابدالآباد زنده است می‌خوانند،¹⁰ آنگاه آن بیست و چهار پیر می‌افتند در حضور آن تختنشین و او را که تا ابدالآباد زنده است عبادت می‌کنند و تاجهای خود را پیش تخت انداخته، می‌گویند:¹¹ ای خداوند، مستحقّی که جلال و اکرام و قوّت را بیابی، زیرا که تو همه موجودات را آفریده‌ای و محض اراده تو بودند و آفریده شدند.